

قسمت هایی از صحبت های ژیزک، فیلسوف اسلونیایی، در جمع اشغال کنندگان وال استریت

آن ها ما را خیال پرداز می نامند. اما خیال پردازان واقعی کسانی هستند»
که فکر می کنند این سیستم می تواند برای مدت نامعلوم به همین شکل ادامه پیدا کند. ما خیال پرداز نیستیم. ما داریم آن ها را از خواب خوش شان که دارد به یک کابوس تبدیل می شود بیدار می کنیم. ما چیزی را نابود نمی کنیم ما تنها شاهد هستیم که چه طور سیستم، خودش را نابود می کند. تصویر آشنای کارتون هایمان را به یاد بیاوریم. یک گربه (در کارتون تام و جری) به سر پرتگاه می رسد اما بی حواس به مسیرش ادامه می دهد. بی خیالی این که زیرش خالی شده است. تنها وقتی پایین را نگاه می کند و می بیند چیزی زیرش نیست، می افتد. این دقیق همان کاری است که ما داریم این جا انجام می دهیم. ما داریم به سرمایه داران وال استریتی می گوئیم آهای! زیر پای تان را نگاه کنید!

در آوریل 2011 دولت چین دستور داد که فیلم ها و داستان هایی که واقعیت های جایگزین یا خیال پردازی هایی مثل ماشین زمان را نمایش می دادند ممنوع شود. این یک نشانه خوب برای چین است. این یعنی مردمان چین هنوز به جایگزین ها فکر می کنند و دولت چین مجبور می شود که آن را ممنوع کند. ما این جا با ممنوعیت سر و کار نداریم. چرا که سیستم مستقر حتی توانایی ما را برای خیال پردازی سرکوب کرده است. به فیلم هایی که هر روز می بینیم نگاه کنیم. همه چیز در آن ممکن است. می توان تصور کرد که یک شهاب سنگ به زمین می خورد و زندگی پایان می یابد و غیره و ذلک. اما انگار نمی توان پایان سرمایه داری را حتی در خیال متصور شد

بگذارید یک داستان از دوران کمونیسم برایتان بگویم. مردی از آلمان شرقی»
به سیبری فرستاده شد تا آن جا کار کند. این مرد می دانست که نامه هایش را سانسورچی ها می خوانند. به همین خاطر قراری با دوستانش گذاشت. گفت که اگر نامه ای که از من می گیرید به جوهر آبی نوشته شده باشد یعنی آن چه که من در بعد از یک نامه نوشته ام درست است. اگر با جوهر قرمز نوشته باشم نادرست ماه، دوستانش اولین نامه را از طرف وی دریافت کردند. همه ی متن با جوهر آبی نوشته شده بود. در نامه آمده بود: «همه چیز این جا عالی است. مغازه ها پر از غذاهای خوشمزه است. سینماها فیلم های خوب غربی پخش می کند. آپارتمان ها بزرگ و مجلل است. اما تنها چیزی که این جا نمی توان خرید، جوهر قرمز است. این شیوه زندگی ماست. ما از همه آزادی هایی که می خواهیم برخورداریم اما آن چه نداریم جوهر قرمز است. یعنی زبانی نداریم که که با آن بتوانیم عدم آزادی مان را بیان کنیم. آن شکلی که ما یاد گرفته ایم درباره ی آزادی

صحبت کنیم جنگ برای آزادی را مقابل تروریسم قرار می دهد. این، معنای واقعی آزادی را تحریف می کند. و شما اشغال کنندگان وال استریت دارید آن کار بزرگ «را انجام می دهید: شما دارید جوهر قرمز را به ما می دهید

یک خطر وجود دارد. ما نباید شیفته ی خودمان بشویم. ما این جا روزهای خوشی را کنار هم می گذرانیم. اما یادمان نرود! کارناوال های شادی زودگذرند آن چه که مهم است اتفاقی است که روز بعد می افتد. زمانی که ما به زندگی عادی برمی گردیم. آیا آن زمان تغییری رخ داده است؟ من نمی خواهم که شما این روزها را به یاد بیاورید و بگویید آه! ما جوان بودیم! چه روزهای زیبایی بود! یادمان باشد که پیام اصلی ما این است: ما حق داریم به جایگزین ها فکر کنیم»

ما در بهترین دنیای ممکن زندگی نمی کنیم. اما یک راه طولانی در پیش است. پرسش های به راستی دشواری پیش روی ماست. ما می دانیم چه نمی خواهیم اما آیا می دانیم چه می خواهیم؟ چه نظام اجتماعی می تواند جایگزین سرمایه داری شود؟ رهبران جدید چه خصوصیت هایی باید داشته باشند؟ یادمان نرود: مشکل اصلی فساد و زیاده خواهی نیست. مشکل اصلی سیستم است. سیستمی که ما را تا مرز تسلیم هل می دهد. تنها از دشمنان حذر نکنیم. حواس مان به «دوستان نارفیقی که می خواهند جان حرکت ما را بگیرند نیز باشد ما کمونیست نیستیم. اگر کمونیسم آن نظامی است که در سال 1990 سقوط کرد یادمان باشد که آن کمونیست ها امروز بی رحم ترین سرمایه داران هستند. ما امروز در چین یک نظام سرمایه داری داریم که حتی پویاتر از سرمایه داری امریکایی است. اما آن جا دموکراسی نیست. این یعنی وقتی دارید سرمایه داری را نقد می کنید از تهدید کسانی که می گویند شما مخالف دموکراسی هستید «نترسید. پیوند بین سرمایه داری و دموکراسی پایان یافته است

تغییر، ممکن است. ما این روزها چه چیزهایی را ممکن می دانیم؟ به رسانه ها گوش کنیم. از یک طرف در حوزه ی تکنولوژی و سکسوالیته همه چیز ممکن است شما می توانید به ماه سفر کنید. می توانید با بیورنتیک زندگی ابدی داشته باشید. می توانید با حیوانات سکس داشته باشید و امثالهم. اما به حوزه اقتصاد و اجتماع نگاه کنیم. می گویند که هر تغییری غیر ممکن است. ما می خواهیم مالیات بر ثروتمندان اندکی افزایش پیدا کند؛ می گویند محال است، رقابت از دست می رود. ما می خواهیم پول بیشتری صرف سلامت شود؛ می گویند امکان ندارد، یک دولت توتالیتیر سر کار می آید. چه طور می شود به ما وعده ی زندگی ابدی می دهند اما نمی توانند اندکی بیشتر صرف سلامت کنند؟ یک جای کار می لنگد. بیابید اولویت های مان را همین جا تعیین کنیم. ما استانداردهای بالاتری برای زندگی نمی خواهیم. ما استانداردهای بهتری برای زندگی می خواهیم»

ما باید صبر داشته باشیم. تنها چیزی که من از آن می ترسم این است که یک روز به خانه های مان برویم، سالی یک بار یکدیگر را ملاقات کنیم، آب جو

بخوریم، و نوستالژیک وار این روزها را به یاد آوریم. بیایید به یکدیگر قول بدهیم که این اتفاق نمی افتد. ما می دانیم که مردم اغلب نسبت به چیزی اشتیاق دارند اما واقعن آن را نمی خواهند. بیایید نترسیم و چیزی را که به «آن اشتیاق داریم واقعن بخواهیم. مرسی